

خردسالان

# دوست

سال ششم  
شماره 423 ، شنبه  
7 اسفند ماه 1389  
500 تومان



## به نام خداوند بخشنده مهربان

# دوست

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

### پدر و مادر عزیز، مربی گرامی

این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادابی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیرمسئول: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا ملازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره 886، نشر عروج
- تلفن: 66701297 و 66706833 نمابر: 66712211

3 با من بیا ...



4 بادکنک



7 نقاشی

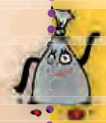


8 فرشته‌ها

10 من کثیفم



12 جیقیل ماهی



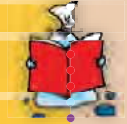
16 بازی



17 جدول



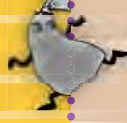
18 خانه تکانی



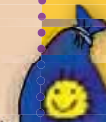
20 چکمه‌سرخنگو



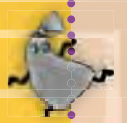
22 قصه‌ی حیوانات



24 کاردستی



25 فرم اشتراک



27 ترانه‌ها







# یادگیری

دوست من سلام.

من کیسه زباله هستم. کارم این است که توی سطل آشغال بنشینم و همه‌ی آشغال‌ها را در خودم جمع کنم. شب‌ها، وقتی که پر از آشغال شدم، مرا از سطل در می‌آورند. سرم را محکم گره می‌زنند و کنار خیابان، در جای مخصوص می‌گذارند تا ماشین حمل زباله بیاید و مرا ببرد. این طوری هم خیابان تمیز می‌ماند، هم سطل زباله پس‌یادت باشد که در کیسه‌ی زباله همیشه باید بسته باشد! حالا که با هم دوست شدیم، برای ورق زدن مجله، با من بیا ....



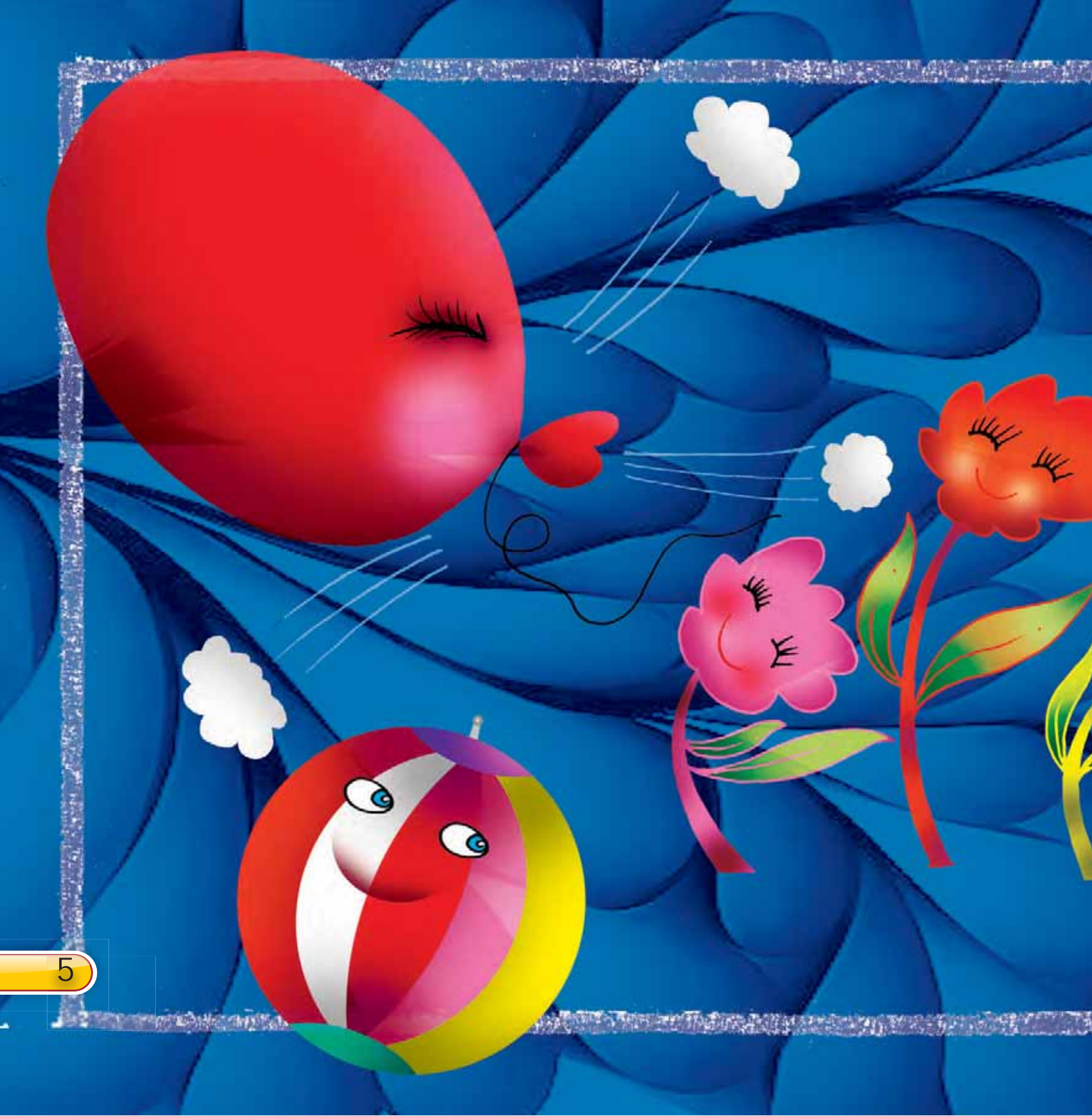
# بادکنک

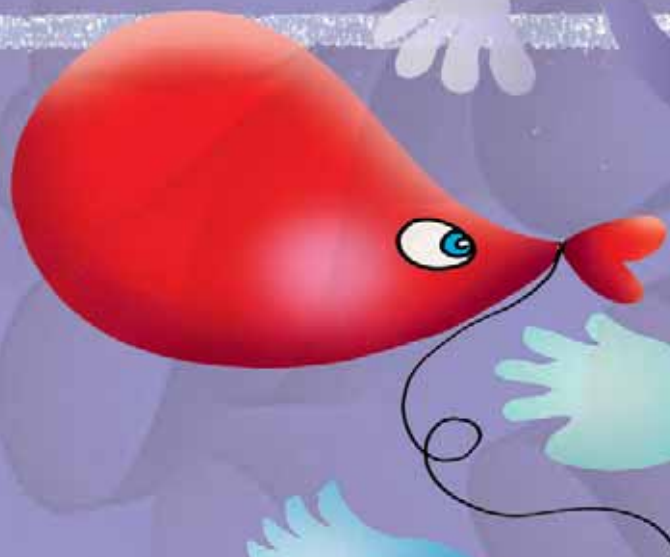


♦ محمد رضا شمس

بادکنک قرمز، توی هوا چرخ می‌زد و برای خودش بالا و پایین می‌رفت که رسید به چند تا گل. گل‌ها گفتند: «وای که پختیم از گرما! می‌شود ما را چند تا فوت کنی تا خنک شویم؟» بادکنک گفت: «چرا نمی‌شود!» و چند تا فوت کوچک کرد. گل‌ها خنک شدند. بعد رفت و رسید به یک توپ. توپ باد نداشت. به بادکنک گفت: «می‌شود مرا فوت کنی تا من باد شوم؟» بادکنک گفت: «چرا نمی‌شود!» بعد چند تا فوت گنده کرد و توپ باد شد. بادکنک می‌خواست را بیفتد که سه چرخه جلوی او را گرفت. چرخه جلوی او باد نداشت. سه چرخه گفت: «می‌شود چند تا فوت به چرخ من بکنی؟ می‌خواهم بروم دوری بزنم اما چرخم باد ندارد.» بادکنک فقط سه تا فوتش مانده بود. آن سه تا فوت را هم به چرخه سه چرخه کرد و فیس! بادش تمام شد. روی زمین ولو شد. باد آمد دورش چرخید. قاه قاه به بادکنک خندید. بادکنک گفت: «تخند! بادم کن!» باد گفت: «می‌خندم





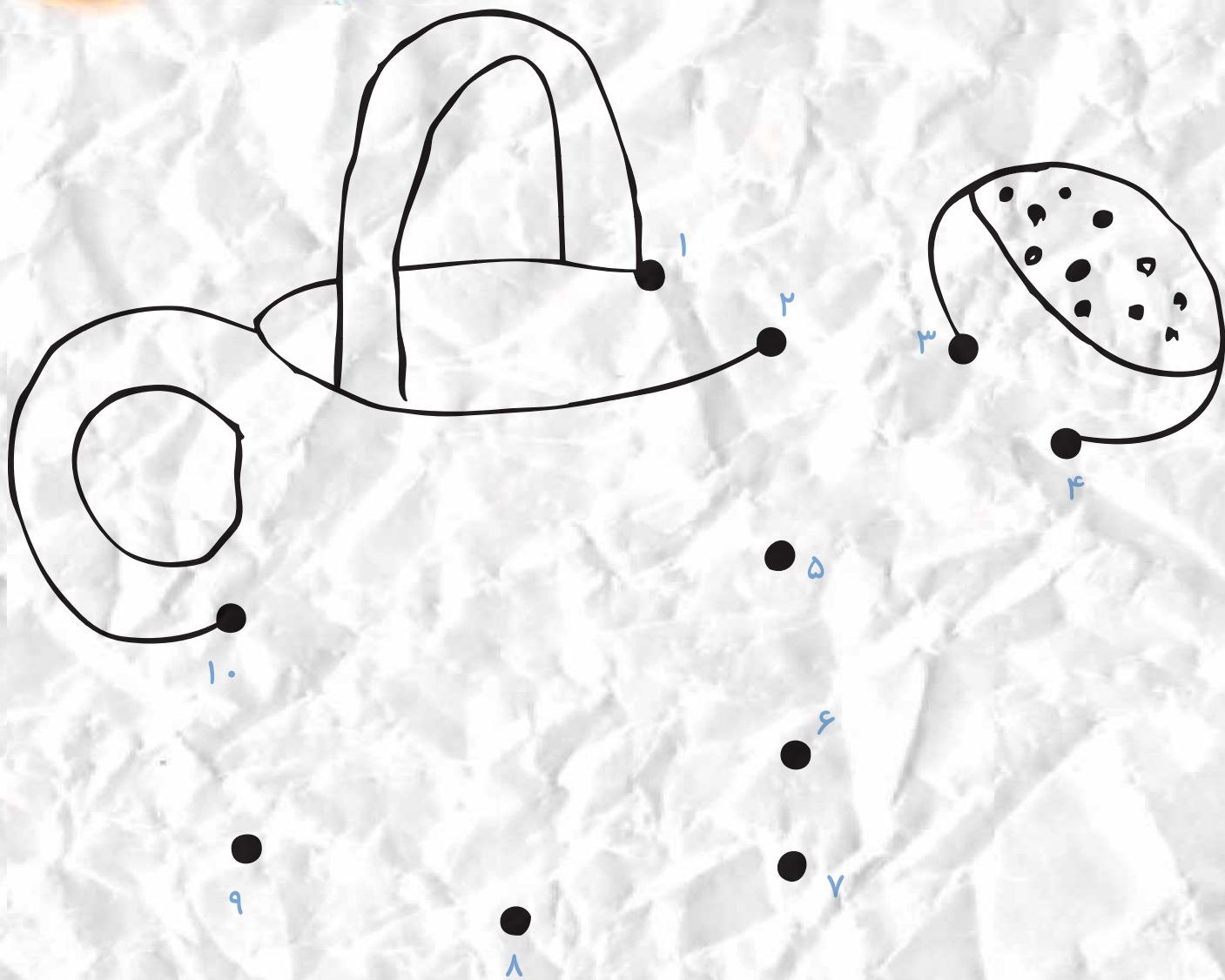


و بادت نمی‌کنم! بادکنک عصبانی  
شد. قرمز بود، قرمز تر شد، پرید از دم  
باد، یک گاز، دو گاز، سه تا گاز گرفت! باد  
دردش آمد. یک آخ دو آخ و سه تا آخ  
کرد! بادکنک باد شد و فرار کرد! باد هم  
دنبالش کرد!





دایره‌های سیاه 1 تا 10 را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



# خوشته‌ها

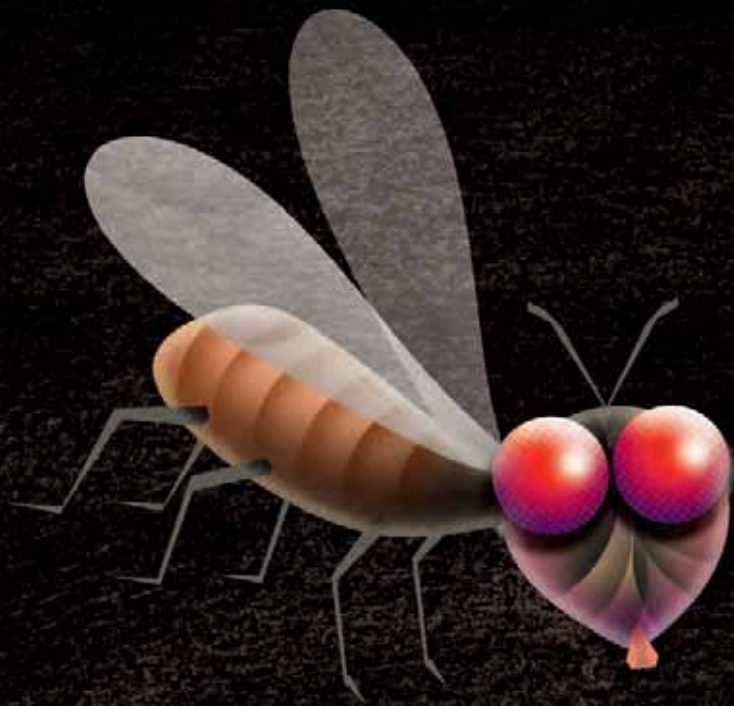
جلوی تلویزیون دراز کشیده بودم و کارتون تماشا می‌کردم که در زدند. دوست مادرم بود. او گاهی به خانه‌ی ما می‌آید. خیلی مهربان است اما بچه‌ای ندارد که من با او بازی کنم. سلام کردم و همان‌طور که دراز کشیده بودم بقیه‌ی کارتون را تماشا کردم. دوست مادرم مرا بوسید و گوشه‌ی اتاق نشست. مادرم رفت تا برای او چای بیاورد. بعد، از آشپزخانه مرا صدا زد. من به آشپزخانه رفتم. مادرم استکان‌ها را توی سینی گذاشت و گفت: «فکر می‌کنی کار خوبی کردی؟» گفتم: «من که کاری نکردم!» مادرم گفت: «همین که کاری نکردی! یعنی وقتی مهمان وارد خانه شد، از جای بلند نشدی.» گفتم: «داشتم کارتون تماشا می‌کردم.» مادرم گفت: «نشسته هم می‌توانی کارتون تماشا کنی. می‌توانی بدون این که به کسی پشت کنی تلویزیون نگاه کنی. درست نمی‌گویم؟» من ساکت شدم و به چای توی استکان‌ها نگاه کردم. مادرم در حالی که قندان را پر از قند می‌کرد گفت: «یک روز، بچه‌ای هم سن و سال تو به دیدن امام رفت. امام در اتاق مشغول کتاب خواندن بودند. وقتی بچه وارد اتاق شد، امام کتاب را بستند و گوشه‌ای گذاشتند. با این که پایشان درد می‌کرد، آن را جمع کردند و با احترام و روی خوش با مهمان کوچک‌شان مشغول صحبت شدند.» من کار خوبی نکرده بودم باید به مهمان مادرم احترام می‌گذاشتم.

گفتم: «اجازه می‌دهید چای را من برای مهمان ببرم؟» مادرم خندید و گفت: «چای را نه! ولی قندان را تو بیاور.» من قندان را جلوی دوست مادرم گذاشتم و بعد نشستم و بقیه‌ی کارتون را تماشا کردم، بدون این که پشتم به کسی باشد.









## من کثیفم



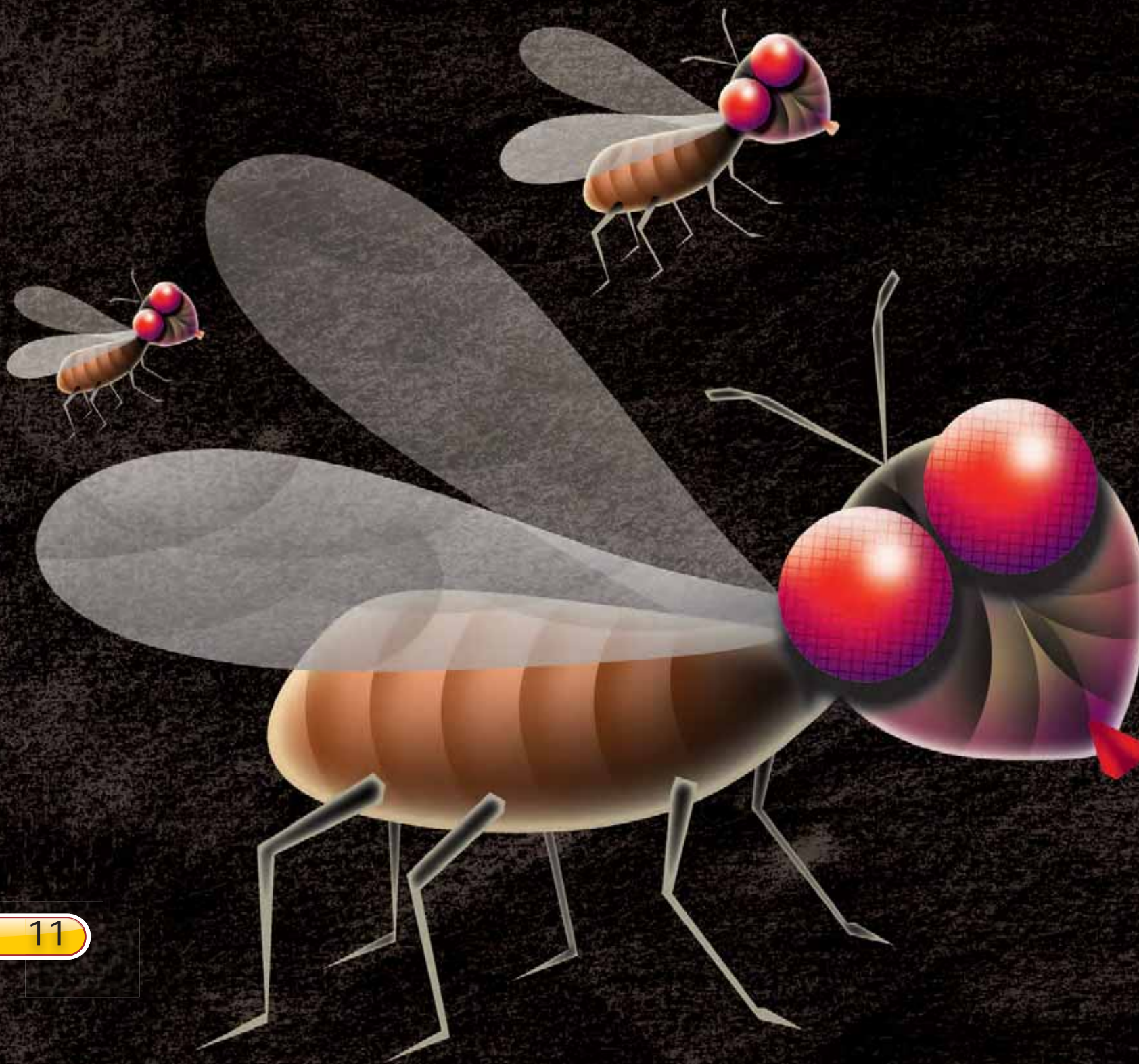
◆ جعفر ابراهیمی

می نشینم روی میز  
می نشینم روی نان  
روی بشقاب و پلو  
روی قند و استکان

من سراپا میکرویم!  
من کثیفم من کثیف!  
هر که می بیند مرا  
زود می گوید که پیف!

بعد از این تعریفها  
من که هستم؟ یک مگس  
دوست می دارد کسی  
یک مگس را؟ هیچ کس









خب، قرار بود این ماهی کوچولو یک ماهی بزرگ تر برای شام من بیاره تا خودش رو نخورم. حالا به جانش تو رو می خورم!

ای وای وای!

ناچار شدم خیانت کنم!



اگر چاره‌ای پیدا نکنم یک لقمه‌ی چپ این کوسه می‌خورم...  
خسیدم!



اوه اوه!

فقط قبل از این یک کم زعفران به خودت بزنی آخر من به بوی ماهی حساسم!





بگذار ببینم... من عاشق ماهی های خیلی خیلی خیلی  
خیلی خیلی چاق هستم... صبرری نذاره!



باشه من رو بخور اما حریف نشد!  
اگر منی خوردی یک ماهی خیلی خیلی  
خیلی خیلی چاق چاق نشانت  
می دادم تا به جای من  
او را بخوری!

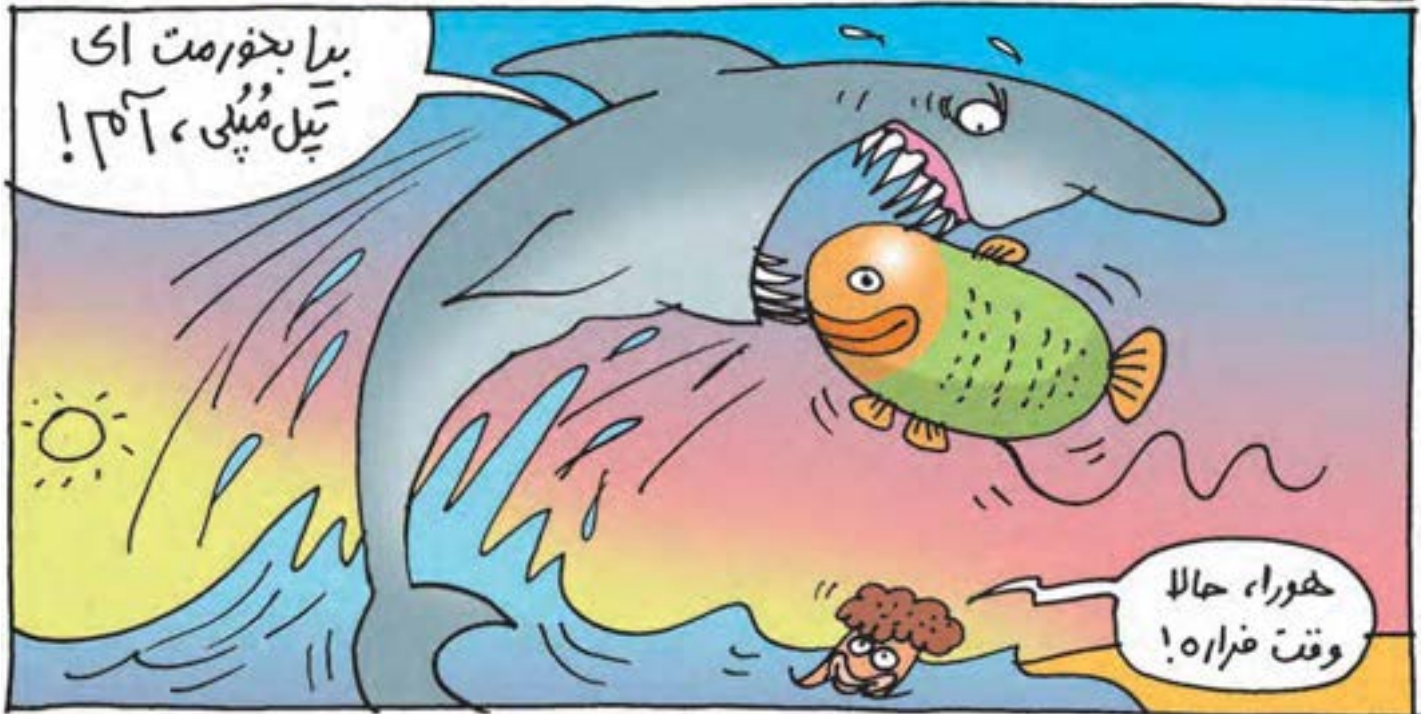
حما؟ جدا؟



ووی!

اما یادت باشه اگر کلک  
زده باشی و خیزی نباشه خام  
خام می خورم ات!







چند لحظه بعد :



پایان



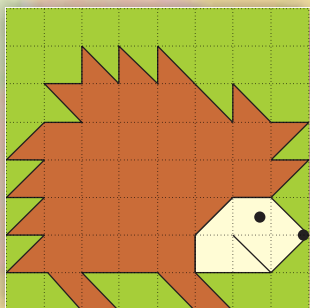
# بازی



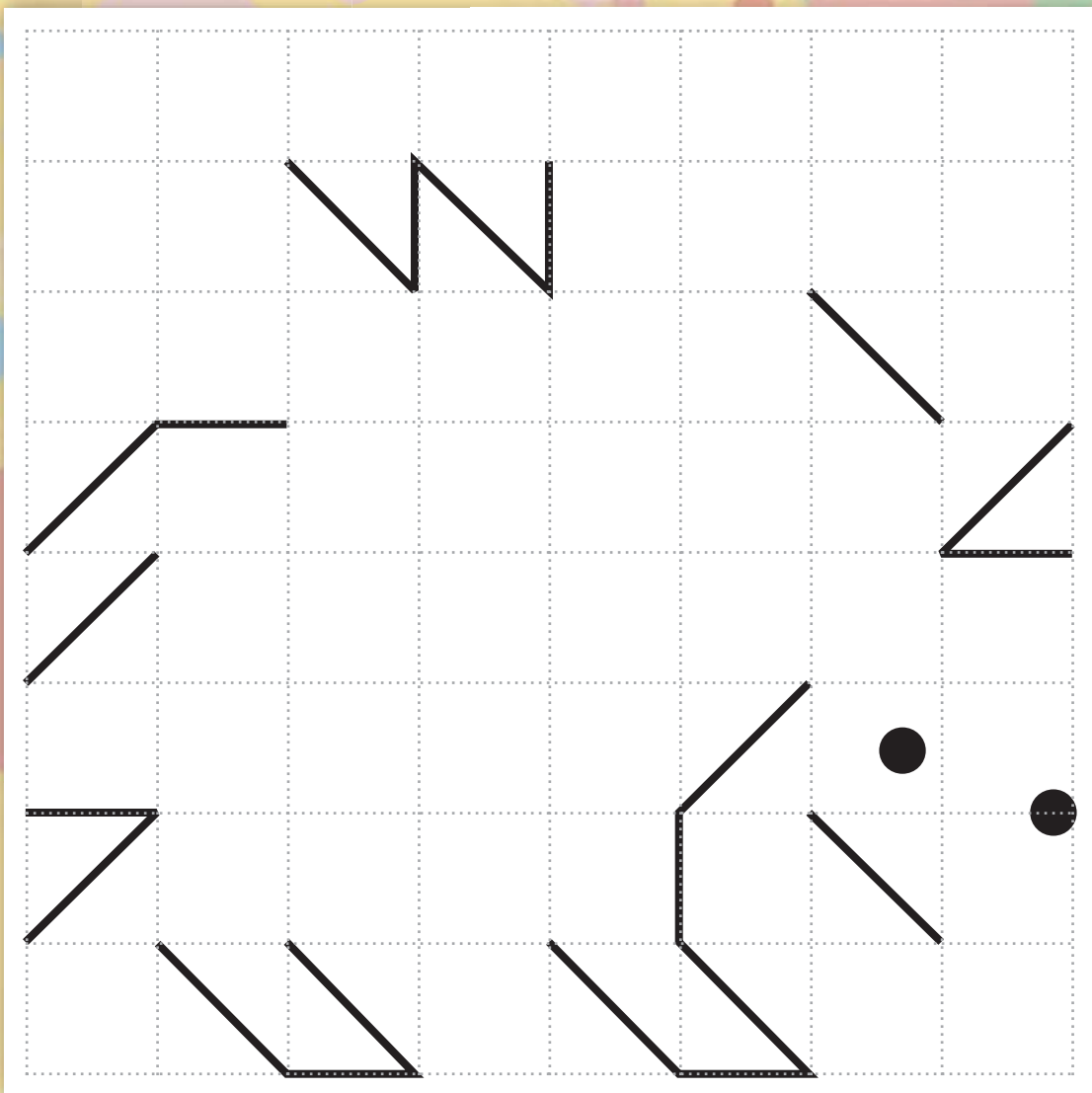
دور شکل‌هایی که درست رنگ  
شده است خط بکش.







جدول را کامل و رنگ کن.







## خانه تکانی

حلزون و لاک پشت، کنار رودخانه نشسته بودند  
و گل می گفتند و گل می شنیدند. حلزون صدفش  
را می شست و لاک پشت لاکش را!  
عید نزدیک بود و هر دوی آنها مشغول خانه  
تکانی بودند!














## چکمه سخنگو

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچ کس نبود.


یک روز وقتی که  و  کنار رود با هم بازی می کردند،  پیش آن‌ها

آمد و گفت: «من زیر آب یک  پیدا کرده‌ام.»  گفت: «وای! چه خوب! برو آن


را از آب بیرون بیاور تا با هم بازی کنیم!»  گفت: «لان  را می آورم!» و





رفت زیر آب. کمی بعد، در حالی که  را پشتش گذاشته بود، از آب بیرون آمد.

 و  با خوش حالی به طرف  رفتند تا با آن بازی کنند اما یک مرتبه،

شلپ! از توی  آب به بیرون پاشیده شد.  گفت: «این  پر از آب



است. بیاید آب آن را خالی کنیم. «همین موقع صدایی گفت: «نه نه خالی نکنید!» 

و  و  از ترس یک قدم عقب رفتند.  گفت: «وای! این 

حرف می‌زند!»  گفت: «شاید این  جادویی است.»  گفت: «کاش

آن را از آب بیرون نیاورده بودیم.»  گفت: «حالا چی کار کنیم؟» اما قبل از این که

 و  چیزی بگویند صدا گفت: «مرا به رودخانه برگردانید.» 

گفت: «وای! این  مال رودخانه است.»  گفت: «باباجان! رودخانه که پا ندارد

تا  پوشد!» صدا گفت: «من توی  گیر افتاده‌ام! مرا به رودخانه برگردانید.»

 و  و  ، آرام به  نزدیک شدند و توی آن را نگاه کردند.

یک  توی  بود!  و  و  آن قدر خندیدند، آن قدر

خندیدند که دلشان درد گرفت. آن‌ها  را به رودخانه برگرداند و خودشان با

 مشغول بازی شدند!

# قصه حیوانات



۲

او منتظر رسیدن مهمان‌هایش است.



۱

وای! این جرثقیل نیست! این آقای سوسک گردن دراز است!



۴

او به آقای سوسک گفت: «کمی استراحت کن! بالاخره مهمان‌هایم می‌رسند.»



۳

خانم سوسک هم منتظر است!





۶

آقای سوسک تصمیم گرفت کمی بخوابد.



۵

اما آقای سوسک نگران بود و فکر می‌کرد اگر مهمان‌ها نیابند چه کار کند!؟



۸

و مهمان‌ها آمدند، یکی پس از دیگری تا مهمانی شروع شود!



۷

همین موقع خانم سوسک فریاد زد: «نگاه کن! مهمان‌ها آمدند!»

# کاردستی



برای درست کردن  
این کاردستی یک  
عدد دکمه‌ی فشاری  
لازم است

شکل‌ها را قیچی کن.

کارت کوچک را روی کارت بزرگ بگذار و از  
قسمت وسط با یک دکمه فشاری آن‌ها را به  
هم وصل کن.

کارت کوچک را بچرخان تا هر شکل در مقابل  
تصویر مربوط به خودش قرار بگیرد.





# دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۹  
هر ماه چهار شماره، هر شماره ۵۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین شهرستان:  
هر نسخه ۱۰۰۰ ریال

هزینه پست عادی جهت مشترکین تهران:  
هر نسخه ۵۰۰ ریال

هزینه پست سفارشی جهت مشترکین تهران (شهرستان):  
هر نسخه ۸۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر  
بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶ به نام مؤسسه عروج واریز کنید.  
(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،  
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۸۸۶ امور مشترکین مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

## فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / / تحصیلات:

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشر و

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)  
شماره ۸۸۶ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست

مجله هفتگی







# نژادنه ها

مصطفی رحماندوست

باز دوباره عید می آد  
خونه تکونی داریم  
هر چی که توی خونه است  
بر می داریم، پاک می کنیم  
باز سر جاش می داریم  
خونه ی ما ناز می شه  
خوب بوده، بهتر می شه  
دنیا هم از بوی عید  
خیلی قشنگ تر می شه





